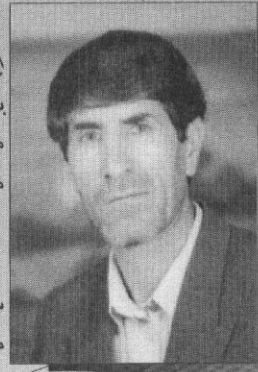


اشاره:

یکی از کلیدی‌ترین واژه‌های دیوان حافظ کلمه‌ی «رند» است. نویسنده در این مقاله می‌کوشد نگاهی تاریخی، اجتماعی و نسخه‌شناسانه به این واژه داشته باشد. آنگاه با نقل قول استادان محقق در این مورد به ابعاد مختلف واژه می‌پردازد. ارائه‌ی شاهد مثال‌های گوناگون در این زمینه به پرداخت بهتر موضوع کمک می‌کند.



دکتر جلیل نظری - شیراز

دکتر جلیل نظری (متولد ۱۳۲۲) استاد دانشگاه شیراز است که سالیانی دراز در آموزش و پرورش به آموزش زبان و ادبیات فارسی مشغول بود. و از آن پس به دانشگاه شیراز منتقل شد.

ما با ذهنیتی که از حافظ دارد، نمی‌تواند واژه‌ی رند را با معنای تاریخی آن در کنار این شاعر بپذیرد. پس روش تحقیق ایجاب می‌کند که اول به سراغ این نوشته‌ها برویم و دیدگاه کاوش آن‌ها را در این مورد ببینیم.

محمود هومن در بحث از کلمه‌ی رند می‌نویسد:

«این واژه در زبان خیام و سنایی متضاد زهد بوده است ولی این حافظ است که این واژه را در معنای بس محدود و مشخص به کار برده است.»^۱

آقای دکتر فخرالدین مزارعی بدون اشاره به سابقه‌ی تاریخی این واژه در آثار پیشینیان حافظ صرفاً به دسته‌بندی مفهوم رند از نظر حافظ پرداخته و به استناد اشعار این شاعر ۴۷ معنی برای واژه‌ی رند بر ساخته است.^۲

شاید تاکنون بیشترین جست‌وجو برای دریافت مفهوم واژه‌ی رند به وسیله‌ی آقای بهاءالدین خرمشاهی انجام گرفته باشد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «رند و رندی حافظ» ضمن اشاره به معانی مختلف این واژه در فرهنگ‌ها و ارائه‌ی

به نظر می‌آید نام حافظ با واژه‌ی «رند» گره خورده است. یعنی همین که نام این شاعر بر زبان می‌آید، خود به خود کلمه‌ی «رند» و مفهوم القا شده‌ی آن به ذهن خطور می‌کند. این ذهنیت حتی در میان خواص به راحتی به صورت یک باور درآمده است.

نگارنده چندی پیش با یکی از هم‌کاران دوستدار حافظ راجع به مطلبی بحث کرد و متوجه شد که مشارالیه مرتباً بر رند بودن حافظ اصرار دارد و چون به ابهامی برخوردیم باز هم آن را از رندی حافظ دانست. این نکته بود که نگارنده را وادار کرد مجدداً جست‌وجویی نموده، علت ثبت و ضبط این واژه و اسناد آن را به عنوان نام خانوادگی حافظ دوباره تحقیق نماید تا ببیند آیا دیگران به خصوص معاصران حافظ این واژه را در آثار خود به کار برده‌اند یا خیر و اگر به کار برده‌اند آیا شیوه‌ی به‌کارگیری ایشان با نحوه‌ی استعمال حافظ فرق داشته یا نه و آیا مفهوم این کلمه همان چیزی است که رندی شناسان حافظ می‌دانند یا این که این مفاهیم، به سبب دوستداری حافظ بر این واژه تحمیل شده است.

البته تاکنون در این مورد تحقیقاتی انجام پذیرفته و مقالاتی به رشته‌ی تحریر درآمده است؛ لکن احساس می‌شود که خوش‌نامی و مقام والای حافظ و محبوبیت او در میان جامعه هر امر ناخوشایندی را که به نحوی با این شاعر مرتبط بوده از جمله واژه‌ی «رند» و مفهوم آن را خوشایند کرده است؛ یعنی ذوق و ادب امروزه‌ی

حافظ رند

اسطوره ساز خود بر رندی سرو سامان اطلاق کرد و رندان تشنه لب را ولی نامید.^۵ او باز بر این باور و استنباط اصرار دارد که «رند شخصیتی جامع الاطراف، متناقض، متوازن که فرصت و مجال نوسانش از ازل تا ابد و از مسجد تا می خانه و از ایمان تا حوالی شک است.»^۶

آقای عبدالعلی دستغیب در مقاله ای تحت عنوان «حافظ و رندی و مستی» رند را از نظر حافظ شخص آزاده ای دانسته که پای بند مسلک ها و عقاید معین شده ی قبلی نیست و همیشه در جست و جوی دانایی است.^۷ وی در این مقاله بیش از جست و جوی معنی رند، به جنبه های فکری و حافظ شناسی مشغول شده است.

هم چنین آقای یدالله کامرانی با این که در بیان جست و جوی معنی رند به خطا نرفته؛ یعنی به مفهوم درست کلمه پی برده است، نتوانسته قبول کند که حافظ واژه ی رند را با همین معنا به خود نسبت داده باشد لذا سرانجام نتیجه می گیرد که حافظ «رند پارسا» بوده است که این عبارت با توجه به مفهوم درست کلمه ی رند چیزی مانند «دانای جاهل» است.

البته او در توجیه و تفسیرهای مختلف، سرانجام اقرار کرده که حافظ «رندی و تظاهر به آن را عصیانی در برابر ریاکاری های زاهد نمایان عصر خود به کار برده است.»^۸

تمام کسانی که درباره ی حافظ و رندی سخن گفته اند اگرچه به معنای این واژه نزدیک شده و در بسیاری موارد مفهوم دقیق و شواهد آن را به

شواهدی از ابیات گذشتگان می نویسد: «رند در قاموس حافظ کلمه ی پربار شگرفی است. این کلمه در فرهنگ ها و زبان های قدیم و جدید جهان معادل ندارد.» خلاصه او رند را از نظر حافظ انسان برتر (کامل) بلکه از اولیاء الله به حساب می آورد.^۳

ایشان به استناد این که حافظ چندین بار به خود نسبت رندی داده است، در واقع رند را مساوی حافظ و حافظ را همان رند به حساب آورده، می گوید:

«رند حافظ به آخرت اعتقاد دارد، عافیت طلب است، ضمن لایبالی گری افراط کار نیست، فرض ایزدی را می گزارد و به کس بد نمی کند، اهل تساهل و مدارا است، رندی گری سرنویشت ازلی است، اهل خوش دلی و خوش باشی است، می خواره و اهل خرابیات است، نظر باز و شاهد باز است، نقطه ی مقابل زهد و زاهدی است، ضد صلاح و تقوا و توبه است، دشمن تزویر و ریاست، قلندر است و ضمن انکار نام و ننگ، مصلحت بین و ملاحظه کار نیست.»^۴

وی پس از این مقاله در «حافظ نامه» همین مطالب را ذکر کرده، باز تأکید نموده که:

«حافظ نظریه ی عرفانی انسان کامل یا آدم حقیقی را از عرفان پیش از خود گرفت و آن را با همان طبع آفرینش گر و



درستی ارائه داده اند، سرانجام نتوانسته اند آن مفاهیم را به ساحت مقدس حافظ نزدیک نمایند. به همین علت به تفسیر و تأویل آن مبادرت کرده اند تا جایی که رند لابلایی باده گسار می خواره ی آدم کش شب گرد و بی بند و بار را انسان کامل و برتر به حساب آورده اند.

مرحوم دکتر زرین کوب - رحمة الله علیه - به حق و حقیقت و بدون پروا و ملاحظه کاری و با بیانی شیوا و محققانه مفهوم رندی حافظ را بیان کرده اند. ایشان در توصیف این طبقه (رندان) در عصر حافظ می گویند:

«رئود و اوغاد طبقه ای بودند که به نام و ننگ اعتنائی نداشتند و در نیل به مقصود از هیچ چیز ملاحظه نمی کردند. کارشان لوطی بازی و شرارت بود. نه ملاحظه ی شرع، آن ها را محدود می کرد و نه ملامت عامه. شاید گهگاهی آثاری از جوان مردی و کارسازی نشان می دادند. غالباً از هیچ کاری روی گردان نبودند. نه از غارت و شب گردی، نه از تهنید و آدم کشی. اینان از تعدی ابایی نداشتند. شراب در بین آنها رایج بود. بنگ و حشیش نیز. به علاوه هم شاهد بازی در بین آنان رایج بود هم زن پارگی. زاهدان نزد این طایفه آماج طعن و تمسخر بود.»^۹

بقیه ی مقالات - چه اختصاصاً در باب رندی حافظ نگارش یافته و چه در شروح مختلف دیوان بدان اشاره شده باشد - همگی تقریباً در همین مسیر و مقوله اند، لذا برای پرهیز از اطاله ی کلام از ذکر آن ها خودداری می شود و اجمالاً به جست و جوی معنی رند به فرهنگ ها مراجعه می کنیم.

اولاً این کلمه عربی نیست چرا که صورت مفرد آن در متون عربی که عرب ها تألیف کرده اند نیامده و از این گذشته در فرهنگ های معتبر عربی نیز به کار نرفته است.

و اما در مورد فارسی بودن آن، مرحوم دکتر معین در برهان قاطع بحث ریشه یابی این واژه را مسکوت گذاشته، تنها در فرهنگ معین به استناد لغات و نندیداد آن را از ماده ی rmd'k یا randak پهلوی دانسته اند. نگارنده با تجسس در فرهنگ واژه های پهلوی و مراجعه به متن و فهرست لغات

و نندیداد چنین مطلبی پیدا نکرد.

اگرچه اسناد اشتباه و خطا به مقام شامخ علمی دکتر معین به خصوص در زمینه ی ریشه شناسی واژگان فارسی نوعی بی انصافی است ولی گمان نزدیک به یقین آن است که "randak" از مصدر «رندیدن» اشتقاق یافته باشد و همان است که امروز به صورت «رنده» در آمده است. و ربطی به «رند» ندارد.

یکی از صاحب نظران در این مورد معتقدند که «رند نام خاص یکی از قبایل کولی بوده که بعد از اسلام از هند به ایران آمده اند و کارشان رقاصی، خوش باشی، عیاشی، بی بند و باری و دزدی بوده است.»^{۱۰}

اگر مأخذ کتبی و معتبر این گفتار به دست آید، بسیاری از معماها حل می گردد. چون آنچه که در ادبیات و تاریخ ما به عنوان اخلاقیات این طایفه مضبوط است، چیزی نزدیک به همین امر را تأیید می نماید. و اما در باب معنی این واژه، برهان قاطع می گوید:

«مردم محیل و زیرک و بی باک و متکر و لابلایی و بی قید باشد و ایشان را از این جهت رند خوانند که متکر اهل قید و صلاح اند. و شخصی که ظاهر خود را در ملامت دارد و باطنش سلامت باشد.»^{۱۱} فرهنگ آندراج علاوه بر معانی فوق می نویسد:

«رند منکری است که انکار او از زیرکی باشد نه از جهل»
در لغت نامه ی دهخدا نیز این مفاهیم را ذیل رند می بینیم:

«غدار، حیل باز، شاطر، اوباش، مجردان و صافان و بی علافتگان، هوشمند باهوش، هوشیار، آن که با تیزیسی و ذکاوت خاص، مرثیان و سالوسان را چنان که هستند شناسد نه چون مردم عامی.»^{۱۲}

ما فعلاً به همه ی معانی مندرج در این فرهنگ ها که در بسیاری موارد بدون ارائه ی شاهد ذکر شده اند به عنوان رد یا قبول نمی نگریم و سعی می کنیم شواهدی از ابیات و جملات متون مختلف را برای دریافت مفهوم دقیق این کلمه ارائه دهیم.

واژه ی «رند» در آثار پیش آهنگان شعب فارسی و نیز شاهنامه ی فردوسی و دیوان مسعودی و فرخی و ناصر خسرو به کار نرفته است. اگرچه در متون نثر این دوره به استقصای کامل جست و جو نشده تا آن جا که نگارنده سراغ دارد برای اولین بار در تاریخ بیهقی به کار رفته است آن جا که در قتل حسنگ می نویسد:

«... مشتی رند را سیم دادند که سنگ زنده حسنگ را بردار و مرد خود مرده بود...»^{۱۳}
این واژه در متون نظم فارسی در رباعیات خیام و اشعار انوری و سنایی و حکیم نظامی و خاقانی به کار رفته است و چون غرض از این مقاله بیشتر جست و جوی مفهوم رند در عصر حافظ می باشد تنها به ذکر نمونه ای از ابیات این شاعران که واژه ی رند در آن ها به کار رفته است، اکتفا می شود.

خیام می گوید:

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
نه کفر، نه اسلام، نه دنیا و نه دین
نه حق، نه حقیقت، نه شریعت، نه یقین
اندر دو جهان که را بود زهره ی این^{۱۴}

تصویری که این رباعی از شیوه ی تفکر رند می دهد برای پی گیری مفهوم این واژه در دوره های بعد بسیار لازم است. و این هاله در اطراف رند چنان که ملاحظه خواهد شد تا عصر حافظ هم چنان ثابت بوده مگر این که برای گریز از واقعیت خیام را هم عارف بدانیم و به تأویل کلمات مبادرت کنیم.

سنایی به نسبت این واژه را بیشتر به کار برده است:

خیز و بتا راه خرابات گیر
مذهب قلاشی و طامات گیر
مذهب رندان و گدایان دهر
صحبت اصحاب خرابات گیر^{۱۵}

و انوری خطاب به خاقان، پسر خواننده ی سنجر، در قصیده ای مملو از شکایت، از دست مردم خراسان می گوید:

بر در دونان، احرار حزین و حیران
در کف رندان، ابرار اسیر و مضطر^{۱۶}

بسامد این واژه در اشعار خاقانی نسبت به

معاصران خود بیشتر بوده است. و معانی مثبتی که در دوره های بعدی برای کلمه ی رند توهم رفته است در دیوان خاقانی نسبتاً آشکارتر می شود.

امروز گر از سلطان، رندی طلبد توشه
فردا ز در رندی توشه طلبد سلطان^{۱۶}

و نظامی در منظومه ی لیلی و مجنون می گوید:
با یک دوسه رند لابلالی
راهی طلب از غرور خالی^{۱۷}

پس از این دوره به همان میزان که دامته ی ادب عرفانی به خصوص غزلیات گسترش می یابد، بسامد این واژه نیز بیشتر می شود. در اشعار عطار و آثار مولوی و سعدی و عراقی و بعدها خواجهی کرمانی فراوان استعمال می گردد و علاوه بر غزلیات در سایر انواع شعر کم و بیش به کار می رود؛ برای مثال در اشعار ابن یمن، معاصر حافظ، با این که تماماً قطعه های اجتماعی است و این نوع شعر زمینه ی مناسبی برای کاربرد واژه ی «رند» نیست، در عین حال چهار بار به کار رفته است.

پیشتر زین که رندوش بودم

کار من داشتی هزار فروغ

و این زمان کز برای مصلحتی

دم زهدی همی زبم به دروغ

کارم از فقر و فاقه گشت چنانک

نرسد نان به تره، تره به دوغ^{۱۸}

غیر از قلمرو شعر در متون نثر این دوره ها نیز این کلمه با همان مفهوم سابق به کار رفته است. جای تذکر این نکته این جا لازم است که فارسیان عربی دان این واژه را به صورت «رنود» جمع بسته اند و در متون ادبی فارسی و عربی نیز به کار برده اند و در تمامی این متون این کلمه در ترادف با اوباش و اوغاد و آدم کش و لابلالی استعمال شده است.

زیدری در کتاب نفثة المصدور تألیف سال ۶۳۲ در شرح حال خود، این کلمه را به معنی آدم کش استعمال کرده است:

«از گنجه بیرون آمدم و رنود کارد و سقاط کشیدند و خون خلقی از متمیان درگاه به هرکوی و ساباط بر زمین ریختند.»^{۱۹}

هم چنین راوندی در واقعه ی مرگ صدر

وزآن، قاضی خوارزمشاه در همدان، که رعایت امور شرعی نمی کرد، می گوید:

«قندیلی نقره گین از آن جامع همدان برگرفت
و به هزار دینار به رهن کرد و خرج خوانش رفت و
خزی و نکال و وزر و بال عاجلاً و آجلاً به گردن
به دوزخ برد. آن خوردنی، رنود به غارت
کردند.»^{۲۰}

واژه ی «رنود» در متون عربی همین دوره که فارسیان نگاه داشته اند به کار رفته است. کتاب اخبار الدولة السلجوقیه، مجهول المؤلف، که ظاهر آرد در اواخر قرن ششم تألیف شده است، در واقعه ی جنگ بین الب ارسلان و عموش، قطلمش، می گوید:

«و قطلمش جمع من او باش الجنود مثل
الجراد المنتشر... و حرب الملك قطلمش جمع
قوی البری و اطلق ایدی رنود عساکره...»^{۲۱} آنچه
در متن رساله ی فریدون در شرح مسافرت
شاهزاده گیخاتو، به آق سرا می بینیم همین مفهوم
آدم کشی است:

[شاهزاده] «ایلچی به طلب امرا و اتراک به
قویه فرستاد و جمعی از رنود از سرگستاخی آن
ایلچی را به قتل آوردند.»^{۲۲} تاریخ جهانگشای
جویی نیز از جمله کتاب هایی است که واژه ی
«رنود» را چندین بار در ترادف با اوباش به کار برده
است.

«... شیریان و اوباش و رنود غوغایی
برآوردند و تکبیر گویان او را کشتند.»^{۲۳}

بد نیست برای این که هم به معنی واژه ی رند
و هم به عصر حافظ نزدیک تر شویم، شواهدی از
گفتار مولوی و سعدی را نیز ارائه دهیم. مولوی
این کلمه را مترادف دزد و مقابل مردان نیک
استعمال کرده است:

فصد شاه از حاسدان آن هم نبود

که کند زان دفع دزدان و رنود

چون که حکم اندر کف رندان بود

لاجرم ذالتون در زندان بود^{۲۴}

و سعدی بارها در آثار خود واژه ی رند را به
همان معانی منفی به کار برده است.

پارسا را بس این قدر زندان

که بود هم طویله ی رندان^{۲۵}

شاید جامع ترین تعریف و توصیف از اخلاق رندان در این دوره همان است که در گلستان سعدی دیده می شود:

«اما هرزه گردی بی نماز، هواپرست،
هوس باز که روزها به شب آرد در بند شهوت و
شب ها روز کند در خواب غفلت و بخورد هرچه
در میان آید و بگوید هرچه بر زبان آید، رند است
اگرچه در عباست.»^{۲۶}

با وجود این تعریف از رند و رندی توسط سعدی و بدینی وی نسبت به این طایفه باز می بینیم که این شاعر خود را رند خوانده است و می گوید:
باغ فردوس میارای که ما رندان را
سرآن نیست که در دامن حور آویزیم^{۲۷}

اما چون در آثار این شاعر تأمل رود، بعید به نظر می رسد که بتوانیم پذیریم سعدی رند بوده باشد. و این خودیکی از دلایلی است که به صرف اسناد رندی که به صورت یک سنت ادبی در غزل درآمده بود نمی توان کسی از جمله حافظ را رند خواند. سپس دیدگاه او را به رند و رند را با وی مساوی دانست.

گرچه یک قرن زمان از سعدی تا حافظ هنوز برای تحوگ معنی واژه ی رند کافی است، برای این که بدانیم آیا این تحوگ صورت پذیرفته یا نه و معنی کلمه ی رند عوض شده یا هنوز حامل همان معانی سابق است، دیوان هفت تن از شاعران معاصر حافظ را که عمدتاً با هم محشور بوده اند بررسی می کنیم.

برای این کار، دیوان های خواجهی کرمانی، کمال خجندی، سلمان ساوجی، عماد فقیه کرمانی، عبید زاکانی، ابن یمن و حافظ در باب بسامد و شیوه ی استعمال این واژه مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

این کلمه در اشعار خواجه ۵۰ بار، در غزلیات کمال خجندی ۷۱ بار، در غزلیات عماد فقیه ۲۴ بار، در دیوان سلمان ساوجی ۳۹ بار در اشعار عبید ۱۹ بار و در قطعه های ابن یمن ۴ بار و در اشعار حافظ ۸۲ بار به کار رفته است.

در تمام آثار شعرای فوق واژه ی رند همچون سابق ملازم مستی، می خواری، لابلالی گری، قلاشی، بدنامی، دزدی، بی بندوباری،

گفته کاری و در تقابل با زهد و پارسایی استعمال شده است. علاوه بر این، شیوه‌ی استعمال در همه‌ی این آثار، تقریباً مشابه است و در مقایسه با نحوه‌ی کاربرد حافظ وجه تمایزی مشاهده نشد. البته بافت لطیف کلام حافظ که به قول خود او «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است» جای خود دارد. برای این که خوانندگان محترم به وجوه اشتراک نحوه‌ی کاربرد این واژه بیشتر پی ببرند، بسیاری از مفاهیم واژه‌ی رند را که در دیوان حافظ به وی منسوب کرده‌اند، در ذیل آورده و نمونه‌هایی از اشعار شاعران هم عصر او که واژه‌ی رند را با همان معانی موجود در شعر حافظ اراده کرده‌اند، ذکر می‌کنیم و این در حالی است که همه‌ی این شاعران خود را به سان حافظ و سعدی رند خوانده‌اند؛ یعنی از یک طرف خود را رند خوانده و آن را هنر انگاشته‌اند و از طرف دیگر به رسوایی و زشتی و بدنامی ناشی از رندی هم اشاره کرده‌اند.

الف: در مفهوم مطلوب در ضدیت با زهد نمایان و دغای آنان

۱. رندی و افتخار

زمانه افسر رندی نداد جز به کسی که سرفرازی عالم در این کله دانست

(دیوان حافظ ص/ ۱۷)

سربلندی بین که باز از دولت رندی مرا بر سر دوشی که دی سجاده بود، امشب سبوس

(دیوان کمال/ ج ۲ / ۱۰۶۴)

کمال، عاشق و رند است حالیا ز ازل زهی سعادت اگر تا ابد چنین باشد

(دیوان کمال/ ج ۲ / ۱۱۵۷)

۲. رندی و رستگاری

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

(دیوان حافظ/ ۳۴)

ما به رندی بر مقام قرب رفتیم و هنوز همچنان پیر ملامت گوی ما بر منبر است

(دیوان کمال/ ج ۱ / ۲۹۵)

کدام رند خرابات دیده ای کاو را هزار زاهد صدساله در حمایت نیست

(دیوان خواجو/ ۶۰۷)

آنچه سجاده نشین می طلبد در خرقه ای بسا رند که در زیر قبا یافته است

(دیوان عماد/ ۲۷)

۳. رندی و صفا و پاکبازی

از یمن عشق و دولت رندان پاکباز پیوسته صدر مصطبه ها بود مسکنم

(دیوان حافظ/ ۱۷۲)

از زاهدی به رندی کردی کمال، توبه جز پاکباز نارد ترک دغا که گوید

(دیوان کمال/ ج ۱ / ۲۳۰)

دلم به میکده زان می کشد که رندان را کدورتی نه و با یکدگر صفایی هست

(دیوان عبید/ ۱۲۸)

درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی که این نشانه‌ی رندان دردی آشام است

(دیوان سلمان/ ۲۳۹)

۴. رندی، هنر است

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

(دیوان حافظ/ ۱۸۸)

گر صدم عیب به می خواری و رندی پیدا است در نهران یک هنرم هست که شاهد بازم

(دیوان کمال/ ج ۲ / ۷۴۲)

گرچه رندیم و نظر باز مکن عیب کمال این هنر بس که نه صوفی و نه دانشمندیم

(دیوان کمال/ ۱۱۶۱)

زاهدان باز به قلاشی و رندی مکتید عیب سلمان، که خود او را به جهان این هنر است

(دیوان سلمان/ ۲۳۸)

۵. رندی، سرنوشت ازلی

عیبم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم کاین بود سرنوشت زدیوان قسمتم^{۲۸}

(دیوان حافظ/ ۱۶۶)

ما درین دیر فتادیم هم از روز الست رند و دیوانه و قلاش و خراباتی و مست^{۲۹}

(دیوان کمال/ ج ۲ / ۱۰۷۹)

کمال، عاشق و رند است حالیا زازل زهی سعادت اگر تا ابد چنین باشد

(دیوان کمال/ ج ۲ / ۱۱۵۷)

رندی و می خواری، قسم من امروز نیست عادت دیرین دل پیشه‌ی پیشین ماست^{۳۰}

(دیوان سلمان/ ۲۴)

رندی و عاشقی و قلاشی آفریدند در جبلت ما

(دیوان سلمان/ ۲۷۰)

ب: در مفهوم عام و شایع

۱. رندی، خوش گذرانی و خوش باشی

نیست در بازار عالم خوش دلی و رزان که هست شیوه‌ی رندی و خوش باشی عیاران خوش است

(دیوان حافظ/ ۳۷)

رند صاحب ذوق بی می های رنگین تر ز لعل لذت لب های شیرین تر ز جانت در نیافت

(دیوان کمال/ ج ۱ / ۳۸۲)

عماد با می و معشوق باش و ناله‌ی چنگ که حاصلی نبود اهل زهد و تقوا را^{۳۱}

(دیوان عماد/ ۶)

صوفی و کنج مسجد و سالوسی نهران ما و شراب و شاهد و رندی آشکار^{۳۲}

(دیوان عبید/ ۱۱۸)

دیدم از باده‌ی نوشین و لب نوش لبان بزم رندان خرابات پر از نوشانوش

(دیوان سلمان/ ۳۳۷)

تا چو خواجو عالم رندی مسخر کرده‌ایم زلف ساقی دست گیر و جام می دستور ماست

(دیوان خواجو/ ۶۰۴)

۲. رندی و می خواری و خرابات

می خواره و سرگشته و رندیم و نظرباز و آن کس که چو مانیست در این شهر کدام است؟

(دیوان حافظ/ ۳۷)

من رند و می پرستم، پندم مده که مستم
 کز دست کس بگیرم جز می زدست ساقی
 (دیوان خواجو/ ۳۴۱)

سر حلقه‌ی رندان شوم ای پیر خرابات
 در میکده ام گربنشانی به نیابت
 (دیوان عماد/ ۵۹)

خوشا کسی که چو رندان زخانه وقت سحر
 به در گریزد و تن در شراب خانه دهد
 (دیوان عبید/ ۸۱)

رند شراب خانه به سر می برد سبو
 ما هم بر آن سریم که با او به سر بریم
 (دیوان کمال/ ج ۲/ ۳۳۸)

رند خراباتیش، داد شرابی گران
 هر که خورد جرعه‌ی او، باز نیاید به هوش
 (دیوان سلمان/ ۳۳۸)

۳- رندی و نظر بازی و شاهد بازی
 من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
 محتسب داند که من این کارها کم تر کنم
 (دیوان حافظ/ ۲۰۵)

محتسب بیهده گو منع مکن رندان را
 کان که با شاهد و می نیست کدام است امروز؟
 (دیوان خواجو/ ۲۷۳)

تو و مستوری و سجاده و طاعت همه عمر
 ما و مستی و نظر بازی و رندی همه سال
 (دیوان کمال/ ج ۲/ ۶۹۵)

ما که رندان کیسه پردازیم
 کشته‌ی شاهدان شیرازیم
 (دیوان عبید/ ۱۳۵)

۴- رندی، در ضدیت با تقوا و صلاح و توبه
 صلاح و توبه و تقوا ز ما مجو حافظ
 ز رند و عاشق و مجنون کسی نجست صلاح
 (دیوان حافظ/ ۴۵)

درس تقوا چند خوانی خاصه بر مستان عاشق
 و ز فضیلت چند گویی خاصه بر رندان عامی
 (دیوان خواجو/ ۷۲۷)

کمال از غایت رندی اگر باید خریداری
 به جای باده بفروشد صلاح و زهد و تقوا را
 (دیوان عماد/ ۶)

۵- رندی، ستیزگی با زهد و زاهد
 زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک
 دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
 (دیوان حافظ/ ۷۱)

زاهدان را چون ز منظوری نهانی چاره نیست
 پس نشاید عیب کردن رند در آشام را
 (دیوان خواجو/ ۱۸۲)

به حال خود بگذار ای مقیم صومعه ما را
 تو و عبادت و عرفان و ما و مستی و رندی
 (دیوان خواجو/ ۴۷۳)

مرا در حلقه‌ی رندان در آرید
 که می پرهیزم از پرهیز گاران
 (دیوان خواجو/ ۳۰۷)

صوفی ما ز عشق به رندی گرفت نام
 از ننگ زهد رست و بدین، نیک نام شد
 (دیوان کمال/ ج ۱/ ۵۸۲)

خوددین هنر شناسد عیب خداشناسان
 امروز عیب رندان جز پارسا که گوید؟
 (دیوان کمال/ ج ۱/ ۴۳۰)

عاشق درویش را، هر چه نباشد نکوست
 رند خرابات هست زاهد و زرقا نیست
 (دیوان عماد/ ۴۸)

خوشا کسی که ز عشقش دمی رهایی نیست
 غمش ز رندی و میلش به پارسایی نیست
 (دیوان عبید/ ۷۱)

درون صافی از اهل صلاح و زهد مجوی
 که این نشانه‌ی رندان دردی آشام است
 (دیوان سلمان/ ۲۳۹)

۶- رندی، دشمنی با ریا و ریاکاری
 حافظ می خور و رندی کن و خوش باش ولی
 دام تزویر مکن چو دگران قرآن را
 (دیوان حافظ/ ۵)

کس بوی ریا نشنید از خرّقه‌ی ما رندان
 چون دور به صد فرسنگ از زاهد مغروریم
 (دیوان کمال/ ج ۲/ ۷۴۸)

نطع کمال خوش تر، از فرش پادشاهان
 کز بوربای رندان بوی ریا نباشد
 (دیوان کمال/ ج ۱/ ۵۹۲)

عاشق درویش را هر چه نباشد نکوست
 رند خرابات هست زاهد زرقا نیست
 (دیوان عماد/ ۴۸)

۷- رندی، دوری از مصلحت اندیشی و ملاحظه کاری
 رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار
 کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بایدش
 (دیوان حافظ/ ۱۴۴)

شکار دانه‌ی هستی زدام سر نکشد
 مقیم خانه‌ی رندی زخان نیندیشد
 (دیوان خواجو/ ۳۹۸)

گر به زاهد مستی و رندی نمی کردیم فاش
 بعد از این، این کارها در پیش وی خواهیم کرد
 (دیوان کمال/ ج ۱/ ۵۵۲)

زاهدی و عافیت شیوه‌ی عشاق نیست
 کار خراباتیان رندی و بی باکی است
 (دیوان عماد/ ۵۸)

نهان چون زاهدان تاکی خوری می
 چو رندان فاش کن راز نهانی
 (دیوان عبید/ ۱۲۹)

۸- رندی، قلندر مآبی و ملامتی گری
 سوی رندان قلندر به ره آورد سفر
 دلخ بسطامی و سجاده‌ی طامات بریم
 (دیوان حافظ/ ۱۷۷)

دست در دامن رندان قلندر زده ایم
 زان که رندی و قلندر صفتی پیشه‌ی ماست
 (دیوان خواجو/ ۶۵)

خرّقه رهن خانه‌ی خمّار دارد پیر ما
 ای همه رندان مرید پیر ساغر گیر ما
 (دیوان خواجو/ ۳۶۲)

زهد در صومعه می ورزم و این رندی نیست
 رندی آن است که در میکده زاهد باشیم
 (دیوان کمال/ ج ۲/ ۷۵۲)

صوفی، رقم رندی بر دلخ مرقع کش
 و ابرق می صافی در زیر مرقع کش
 (دیوان عماد/ ۱۸۵)

در رهگذر مسجد از مصطبه بگذشتم
 رندی به کفم بر زد دامن که: «مر و زین جا»
 (دیوان سلمان/ ۲۲۶)

۹. رندی و انگار نام و ننگ

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی
پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست

(دیوان حافظ/ ۲۲)

چون من به رندی زین صفت بدنام شهری گشته ام
آن جام صافی در دهید این صوفی بدنام را

(دیوان خواجو/ ۵۹۶)

دیگر چه حاصل از لقب زاهدی، کمال؟
ناموس چون برفت به رندی و نام شد

(دیوان کمال/ ج ۱/ ۵۶۹)

من آن بهتر که باشم رند و عامی
که نیکو نیست عشق و نیک نامی

(دیوان کمال، ج ۲/ ۹۷۵)

چو رندم، ندارم مقامات، چشم
نبو شد حریر آن که پشمینه رشت

(دیوان عماد/ ۵۲)

رندی گزین که شیوه‌ی ناموس و رنگ و بو
غیر از خیال باطل و جز ترهات نیست

(دیوان عبید/ ۷۲)

من بنده‌ی رندان خرابات مغانم
که ایشان همه عالم به پیشیزی نستانند

(دیوان سلمان/ ۳۰۹)

۱۰. رندی و عاشق پیشگی

ناز پرورد تنم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد

(دیوان حافظ/ ۱۱۶)

گردلی داری دل از رندان بی دل بر مگیر
ور سری داری سر از مستان بی خود بر متاب

(دیوان خواجو/ ۵۹۹)

ما عاشقیم و رند و به معشوق مختلط
ای شیخ نیک نام، به ما کم کن اختلاط

(دیوان کمال/ ج ۲/ ۶۷۷)

من رندم و سودا زده‌ی شاهد و ساغر
و اندیشه‌ای از زاهد مغرور ندارم

(دیوان عماد/ ۲۱۱)

کار دریافت رند فرزانه
رفت و با عشق آشنایی کرد

(دیوان عبید/ ۶۵)

من مست و رند و عاشقم، وز زهد و تقوا فارغم
بدگوی را در حق من گو هر چه می خواهی بگو

(دیوان سلمان/ ۳۷۲)

۱۱. رندی و محتسب

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز

مست است و در حق او کس این گمان ندارد

(دیوان حافظ/ ۶۶)

محتسب بیهده گو منع مکن رندان را

کان که با شاهد و می نیست کدام است امروز؟

(دیوان خواجو/ ۲۷۳)

من مستم و فارغ زغم محتسب امروز

کاو نیز چو من بر سر بازار خراب است

(دیوان سلمان/ ۲۳۴)

زان می که پرتوی ز فروغش دلیل ماست

پر کن قدح که محتسب اکنون خلیل ماست

(دیوان عماد/ ۷۷)

شعر رندانه

همچو حافظ به رغم مدعیان

شعر رندانه گفتیم هوس است

(دیوان حافظ/ ۲۲)

کمال ار نیست هیچت لایق دوست

غزل‌های تر رندانه‌ای هست

(دیوان کمال، ج ۲/ ۱۰۸۲)

با مطالعه‌ی بسامد کلمه‌ی رند در دیوان

شاعران معاصر حافظ و تأمل و دقت در مفهوم

این واژه از عهد بیهقی گرفته تا عصر حافظ و با

در نظر گرفتن این مطلب که سعدی و سلمان و

کمال خود را رند خوانده، در عین این که منکر

اخلاق و رفتار این طایفه بوده‌اند، نمی‌توان

پذیرفت و قبول کرد که حافظ به صرف نسبت

رندی به خود، رند بوده باشد. و از طرف دیگر

هم نمی‌شود معنی این کلمه را به منظور هماهنگی

با اخلاق این شاعران خوش نام تغییر داد و گفت

که معنی این واژه از مسجد تا می‌خانه و از ایمان

تا حوالی شک در نوسان بوده است و چون

اندیشه‌ی ژرف و نکته‌یاب حافظ به اصول

کلاسیک تصوف حتی ملامتیه محدود نمی‌شود^{۳۳}

و وسعت مشرب او اجازه نمی‌دهد این

محدودیت‌ها را در حوزه‌ی فکری او بپذیریم و
بگوییم رند بودن حافظ به دلیل ملامتی بودن وی
است، پس راه معقول و پذیرفتنی آن است که ما
حافظ را از نظر فکری و زبان بیسان آن فکر،
نماینده‌ی برتر مردم و شاعران روزگار خود بدانیم
نه این که او را از ایشان جدا فرض کنیم.

چون او را از آسمان‌ها به زمین آوردن و در
میان دیگر شاعران دیدن نه تنها چیزی از مقامش
نمی‌کاهد بلکه این امر بسیاری از ابهامات مطرح
شده درباره‌ی او و از جمله مفهوم رند را حل
می‌کند.

با اعتقادی این چنین، می‌توانیم بپذیریم که
در تعالیم عرفانی و آموزش‌های صوفیانه که از
سال‌ها قبل از حافظ شروع شده بود، هیچ امری
به اندازه‌ی ریا و ظاهر سازی منقور و نکوهیده
نبوده است. بخصوص که در عهد حافظ به خاطر
حکومت مبارزالدین محمد مظفری و حمایت او
از علمای ظاهری، تظاهرات دینی اهل ظاهر
شدت بیشتری گرفته بود. و باز می‌دانیم همیشه
دیوان احتساب که نماد قدرت سیاسی و دینی
بوده، از طرف حکومت‌ها در اختیار همین
ظاهربینان قرار می‌گرفت. در عصر حافظ دوبار؛
یکی دوره‌ی دوم سلطنت شاه شجاع و یک بار
هم در عهد حکومت پدرش، شاهد هم سوئی
قدرت سیاسی و دینی بوده‌ایم. از این روست که
تمامی شاعران این عهد از جمله حافظ همگی
فضایل انسانی را در اخلاص و رذایل را در زیر
سایه‌ی ریا پنهان می‌بینند.

حال انتساب صفت رندی به اهل عرفان آن
هم توسط خود ایشان که در واقع رفتاری
ستیزه‌گرانه و طنزآمیز در برابر علمای ظاهری و
زهد نمایان متظاهر بوده نباید باعث شود که معنی
کلمه‌ی رند در مقطعی خاص بدین بهانه تغییر
یابد. یعنی رند شراب خوار مست خرابانی
گنه‌کار بی بند و باری که ضمن بی‌نشانی و
لابالی‌گری عینتاک و بی‌تقوا و منکر توبه و
صلاح و نام و ننگ بوده یک مرتبه «ولی» و
«قرآن خوان» شود.

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس

گویا ولی شناسان رفتند از این ولایت

(دیوان حافظ/ ۳۲)

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

(دیوان حافظ/ ۷۱)

و باز سراینده‌ی همین آیات دوباره بگوید:
چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است

آن به که کار خود به عنایت رها کنند

(دیوان حافظ/ ۴۶)

رندی حافظ نه گناهی است صعب
با کرم پادشاه عیب پوش

(دیوان حافظ/ ۱۵۴)

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو
رندی و هوساکی در عهد شباب اولی

(دیوان حافظ/ ۲۴۱)

اگر میکده مهبط غلبات عشق الهی است و
رندی هم مظهر کمال و نمود انسان کامل است
یعنی هر دو گم شده‌ی حافظ اند، پس چرا یکی
در ایام پیری ناپسند است و آن دیگر در عهد شباب
اولی است.

این نوع برخورد دوگانه با مفهوم یک واژه
بدون مجوز لغوی و سابقه‌ی تاریخی در ذهن و
زبان هیچ شاعری سابقه نداشته و برای حافظ هم
امتیازی نیست و به قهرمان شدن وی نیز کمکی
نمی‌کند بلکه باید گفت: تأویل مفهوم این واژه
حاصل قهرمان بودن حافظ است.

پس چنان که گفته شد راه درست و پذیرفتنی
آن است که به استناد شواهد و قرائن موجود
غیر قابل انکار در دیوان حافظ بگویم که روحیه‌ی
ریاستیزی در این شاعر فوق العاده شدید بوده
است. و او در برابر این امر نگویده‌ی اجتماعی
بسیار رنجیده خاطر است. به گونه‌ای که طریقی
را که خود برای آسایش دو گیتی توصیه می‌نماید:
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

(دیوان حافظ/ ۳)

در برخورد با مخالفان اندیشه اش (اهل
ظاهر) از دست می‌دهد و نه تنها در برابر ایشان
تحمل و مدارا ندارد بلکه با تند و خشونت و با
صراحت هر چه تمام تر حمله می‌کند:

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد

پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

(دیوان حافظ/ ۱۵۷)

بدون شک اگر حافظ از جهت دینی ضعفی
داشت، جرأت نمی‌کرد با این شدت و
صراحت با اهل ظاهر که مظهر قدرت بودند در
افتد و در عین حال برای دین و ملت دل سوزی
نماید:

ریا حلال شمارند و جام باده حرام

زهی طریقت و ملت زهی شریعت و کیش

(دیوان حافظ/ ۱۴۵)

این است که حافظ در برابر ریا و زهاد
متظاهر و زیان ناشی از این عادات ناپسند که
برای همه‌ی شیوون اجتماعی به خصوص دین
ضرر جبران ناپذیری دارد، در عین آگاهی به
معنی واژه‌ی رند و جایگاه این طبقه‌ی منسور
در جامعه، ابتدا خود را بدان‌ها مینسب
می‌نماید و رند می‌خواند و آن گاه رند را در
وصول به اهداف انسانی بهتر از زهاد و ریاکاران
می‌داند.

زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه

رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

(دیوان/ ۳۴)

که این خود مؤثرترین شیوه‌ی مبارزه با
مخالفان ریاکار بوده است. پس باید بپذیریم که
بر خورد حافظ و همه‌ی معاصران او با کلمه‌ی
رند و شیوه‌ی استعمال این واژه در اشعار خود
یکسان بوده و تمامی ایشان واژه‌ی فوق را در
معنای منفی و معمول زمان یعنی بی بند و باری
و لاقیدی و دیگر صفاتی از این قبیل به کار
برده اند منتها اگر در قاموس این کلمه مفاهیم
مثبتی مانند رستگاری و اجلاص و هنرمندی و
پاکی نیز مستفاد است چیزی جز ریاستیزی و به
خشم آوردن زاهد نمایان دنیا خواه نبوده و این
هم امری است که در تمام غزلیات هم عصران
حافظ و بلکه قبل از او سابقه داشته است. یعنی

اگر رندی امتیاز است - که نیست و نبوده -
همه‌ی شاعران و به خصوص شعرا قرن هشتم
آن را به کار برده اند و اگر نیست نسبت دادن این
اصطلاح عام و شایع و همگانی به خواجه حافظ
و اصرار بر این کار برای چیست؟

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش، ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش، ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

منابع و مآخذ:

- ۱- حافظ، محمود هومن، به کوشش اسماعیل خوبی، کتاب خانه‌ی طهوری، ص ۵۴
- ۲- نگاه شود به کتاب «مفهوم رندی در شعر حافظ» نوشته‌ی دکتر فخرالدین مزارعی، ترجمه کامبیز محمودزاده، انتشارات کویر، ۱۳۷۳
- ۳- کیهان فرهنگی، اسفند ماه ۱۳۶۵
- ۴- همان جا
- ۵- حافظ نامه، نوشته‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی: انتشارات علمی - فرهنگی، ج ۱/ ۴۰۷
- ۶- ذهن و زبان حافظ، نوشته‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۶۴
- ۷- مجله‌ی ننگین، سال دوم، شماره‌ی ۶، ۱۳۴۵
- ۸- نگاه کنید به کتاب «حافظ، رند پارسا» نوشته‌ی یدالله کامرانی، نشر تاریخ، ۱۳۶۵
- ۹- از کوچی‌ی رندان، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب، صص ۴ و ۵
- ۱۰- این سخن را از آقای دکتر دستغیب بهشتی استاد بخش زبان شناسی دانشگاه شیراز شنیدم وی مطمئن بود این قول را در یکی از مجلات خارجی خوانده است.
- ۱۱- برهان قاطع ذیل «رند»
- ۱۲- تاریخ بیهقی، شرح خلیل خطیب رهبر، ج ۲۳۵/۱
- ۱۳- آقای خرمشاهی در حافظ نامه ج ۴۰۸/۱ این رباعی را با ذکر صفحه از خیام دانسته است. با جست و جو در رباعیات خیام آن را نیافتیم، فرهنگ انجمن آرای ناصری تألیف رضاقلی خان هدایت، بیت اول این رباعی را به سبحانی منسوب کرده که در مدح سید قطب‌الدین حیدرتونی (متوفی ۶۱۸) مروده است.
- ۱۴- دیوان سنایی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۲۹۵
- ۱۵- دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، ج ۲۰۲/۱
- ۱۶- دیوان خاقانی، ویراسته‌ی دکتر کزازی، ج ۴۶۸/۱
- ۱۷- لیلی و مجنون نظامی، تصحیح وحید دستگردی، مؤسسه‌ی مطبوعات علمی، ص ۵۴
- ۱۸- دیوان ابن یمن، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات کتاب فروشی مروج، ص ۸۵
- ۱۹- نفیة المصنوع، تألیف شهاب‌الدین محمد خرنندی زیدری، تصحیح امیرحسن یزدگردی، ص ۲۵
- ۲۰- راحة الصدور راوندی، تصحیح محمد اقبال، مؤسسه‌ی مطبوعاتی علی اکبر علمی، ص ۳۸۶
- ۲۱- اخبار الدولة السلجوقیة، تصحیح اقبال، ص ۳۱
- ۲۲- رساله‌ی فریدون بن احمد سهسالار، تصحیح سعید نفیسی، ص ۱۰۳
- ۲۳- تاریخ جهانگشای جوبنی، تصحیح محمد قزوینی، ج ۶۷/۱
- ۲۴- مثنوی مولوی، شرح استعلامی، ج ۱/ صص ۳۲۱ و ۶۶
- ۲۵- بوستان سعدی، تصحیح دکتر یوسفی، ص ۱۴۰
- ۲۶- گلستان سعدی، تصحیح دکتر یوسفی، ص ۱۰۷
- ۲۷- کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، با مقدمه‌ی عباس اقبال، (غزلیات ص ۱۱۱)
- ۲۸- دیوان غزلیات حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی، سازمان انتشارات جاویدان، ص ۱۶۶
- ۲۹- دیوان کمال خنجندی، تصحیح ایرج گل سرخی، انتشارات سروش، ج ۲/ ۱۰۷۹
- ۳۰- کلیات سلیمان ساوجی، تصحیح عباسعلی وفایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۲۴۰
- ۳۱- دیوان عماد فقیه کرمانی، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، ابن سینا، ص ۶
- ۳۲- کلیات عمید زاکانی، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، انتشارات طلوع، ص ۱۱۸
- ۳۳- دیوان خواجه کرمانی، به کوشش سعید قانع، انتشارات بهزاد، ص ۶۰۴
- ۳۴- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، انتشارات توس، ص ۹۷